

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هجری

۲۱۸

طهران دستگیر و مجبوس شدند و بعلمت جهل و نادانی و یا ابراز حسن خدمت و تحصیل کامرانی خود برخی از کما  
اینست لفظ را نیز اسیر و مقید بقل در بجزیر نمود و آغاز واقعه چنین اتفاق افتاد که مکاتیب شورشی انگیزی  
حادی اعتراضات و غیب جوئی از اعمال دولت بختا میرزا نصر الله خان و میرزا فرح به خان برادرزهی  
صاحب دیوان بدست اعضا دایره کامران میرزا رسیده آثار گرفتار کردند و میرزا رضا و میرزا احمد کرمانی و  
معدودی دیگر را نیز دستگیر نمودند و حاجی سیاح مشهور مذکور در سابق که عامل فعال <sup>مخل السلطان</sup> مفاصد  
بود هم بچنگ آورده و او چون در موقع هجوم غلامان دولتی گریخت از بام افتاد و پایش شکسته شد  
و سپس در هفدهم رمضان حاجی ملا علی اکبر شهید زادی و حاجی ابو الحسن امین اردکانی را نیز گرفته  
با آنان مجبوس داشتند و با اینکه احوال دو اسیر مظلوم از آغاز برای کامران میرزا و امثالش واضح درو  
بود و در زمانه با آن روز شترند که مفاصد این مرعظم ارفع و امسح از این است که اینست لفظ در امور  
نازله داینه مداخله کنند معدالک نه دولت یمن بهانی و ازلی رسید جمالی تفلیک کرده مردم  
فرقی گذاشته و گاهی همه را بنام بابی میخوانند و نایب السلطنه بعیت غلبه طبع حلیت احوال و عاقل دیگر  
که مذکور شد حاجی ملا علی اکبر را پنجاه و هشت روز در خانه خویش مجبوس نگاه داشت و حاجی امین را با  
مجبوسین دیگر در انبار بقل و کند انداخت و سپس همه را مغلوبا بقره بن بردند و با کندی و غل در انبار حبس  
نمودند و نظر باینکه انقلاب جمهورییت طلبی مذکور اسیر میخطیر بود و خاطر شاه ازین برهنگذر بغایت خوف  
و تشویش داشت بیم آن میرفت که علوم اینست لفظ را بعلمت جهل و نیز عداوت متعرض شوند و قتل و  
غارت نمایند لذا همگی در اندیشه بودند و در چنین حال تصادفاً فاضل قاشق و آقا جمال برودرودی و  
میرزا ابو الفضل کلپایگانی و میرزا اسد الله صفهانی و میرزا علی محمد درقا و حاجی میرزا محمد تقی اهری از شایر  
علماء و فضلاء مبلغین این امر در طهران مجتمع گشتند و مراعات احتیاط نمودند و معدالک دولتیان حاجی



سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هجری قمری

۲۱۸

وزراء عدل اینطالع بود احضار نمود و دستگیری آقا علی را از او خواست و او حیل کرده بدرب خانة  
 آقا علی زرقه و قی الباب نمود زوجه آقا علی پشت در آمد مهدی چنین گفت که نزد شاهزاده  
 حکمران بودم گفتگو از آقا علی و آقا علی صغیر میان آمد عرض کردم مردمی کاسب و فقیرند بهتر  
 این است که وجه جرمیه را بایشان رد کنید قبول فرمودند و من بملاحظه همایکی اینجندت را  
 انجام دادم زن ساد و دل باور کرده بدو گفت آقا علی با برخی اکنون در خانه استاد عبد الرحیم  
 شکی باف بن آقا علی صغیر از بهائیان مشهور اجتماع دارند پس مهدی خوشحال شده  
 بفرستد شای خیر داد و فی الحال با چند فرانس بفته بخانه عبد الرحیم مذکور داخل شدند و  
 آقا علی و آقا علی صغیر را گرفتند در آن حال اجابیکه حضور داشتند هر یک بمبتنی در فرستند  
 مگر پنج من که ثابت و مستقر بر جای بمانند و فرستد شای خیرشان کم دادند از آنرا نیز گرفتند  
 و هر هفت را دستها بیست محکم بستند بقلعه حکومتی کشیدند و آن پنج یکی ملا علی سبزواری بود  
 دیگر آقا محمد باقر بودم و چهارم آقا علی صغیر و آقا حسن خلیفان آقا حسین شهیر کاشانی پنجم آقا  
 مهدی بنا بود چون ایران را از وسط شهر و از میان بازار عبور دادند صد ازار اشرار و انظار  
 مانس براهشان روان شده و سب و لعن گویان تا قلعه فرستند و مظلومان را بجنود شاهزاده  
 رسانند چون هنگام غروب قناب بود سوال و جوابی کرده فی الحال گفت برید در زیر زنجیر  
 حبس کنید و نگار آقا بعلال السعدیان گرفتاری هفت من بانی را خبر داده تکلیف خواست  
 و در آن ایام که منظر وصول جواب از صفهان بود شیخ محمد تقی مجتهد مذکور بیدار روی رفت و شاهزاده  
 در ضمن مکالمه از وی پرسید چنین گفت جناب شیخ تکلیف این هفت نفر بانی که گرفته حبس کردیم  
 چیست مجتهد جواب چنین داد ما نمیدانیم که حضرت دالای برای حفظ بیضه اسلام تا آیند چه اهتمام

در دفع



استاد مهدی رهنموی میگوید مدتی در خانه ام بنامی کرد و بابی نیت او را مخص فرماید و آقا میرزا  
 سید علی مدرس گفت من مهدی نامی ثابت الباقیت می شناسم که در سینی گذشته حکم کفر و قتل را  
 دادم و شاهزاده از شخص پرسید داد آخوند ملا مهدی خودی کی را نام برده گفت اگر بخوانید الال  
 در خودی ک اتاعت دارد و حکمران بیدزنگ صد خان صاحب جمع را باده من روانه خودی ک نمود که با احمد  
 بیادزند و بعد از رفتن مأمورین در روز هفتم شهر شوال نگراف از ظل السلطان بدبختی رسید که هر  
 از مجوسین اگر اقرار بیای بیرون نمایند و شرعا ثابت باشد بقتل رسانند لاجرم حکمران شیخ محمد تقی  
 بدار بگذاشتند و خسته گفت حکم قتل مجوسین را بنویس و او جواب گفت اقرار بعقیده خود نمایند حکم  
 صادر شود و تدبیر چنین است که علما را حاضر کنیم و در وسط تالار را پرده کشیده آنان را در حلقه پرده  
 جای دهید و با بیان را اخصار و مکالمه نمایند تا علما اقرار بشنوند و فتوی نویسند و حکمران نیز چنین  
 نمود و مقامی از نورشیت پرده نشسته و مطلوبین بار داده امر نمود بزنجیر کردنشان برداشتنند و در نزد  
 خودشانند و خدام چای و شربتی حاضر ساختند و اظهار ملاحظت نموده چنین گفت مراد است حاصل  
 شده اکنون بخواهم حقیقت امر جدید را بدانم چون مجلس خالی از اغیار است بملاحظه صحبت کنید  
 و ملا علی بنر واری بیان نمود که حقیقت این امر را چنانکه من دانسته ام شما التفات نمیکنید شاهزاده  
 پرسید که شما بچه طریق دانستید او گفت چون ما منتظر طور قائم بودیم و پیوسته از درگاه حسن سلطنت  
 نوز بقفا آنحضرت داشتیم لذا اینک خبر ندا جدید بسمع رسید و طلب شرافت و باطنی از سویین  
 ملاقات کرده با ادله عقلیه و نقلیه از آیات قرآن و احادیث و اخبار رسول مختار و ائمه اطهار منظرین  
 یافتیم و چون کلمات و آیات بدیهه را زیارت و تلاوت کردم قوت و قدرت آیات الهیه را در آن دیدم  
 و قلم را بنامه بسوی خود جذب نمود و ملا علی نبذه از ادله و آیات قرآنی و اخبار بیان کرد و شاهزاده گفت

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هجری

۱۸م

گفت مقصودم نمیدن و قبول کردن است ملامهدی پرسید که آیا طرف خطاب شما هستند یا علما  
گفت ای آقا! گفتار نماید و من استماع کرده میفهمم که حق با کدام است پس ملامهدی خطاب بملا  
کرده چنین گفت آیا شما منظر موعودی بوده و مستند یا نه و آنان متفقا گفتند ما همه منظر ظهور مهدی موعود میباشیم  
لامهدی گفت اگر برستی در نظارت چه را با وجود ظهورش در سنه ستین با تمام صفات و اعلام و آثار که در احادیث  
و اخبار ماثور بود ایمان بیاوردید و با اینکه قدرت و غلبه اش در آفاق و انفس بشهود رسید و مؤمنین بحسب  
آیه فتمنوا موتوا ان کنتم صادقين جان در راهش نثار نمودند او را ششید نمودید و بزرگشید علی مدرس  
جواب گفت ای ای که ادعای او به نظریاتی که از انچه ما روایت شد وقوع نیافت ملامهدی این حدیث  
ماثور را قرائت کرد که بظهور صبی من نبی باشم ذو کتاب جدید فیدعوا ناس و لم یجبه احد و اگر انچه  
العلما فاذا حکم بیستی ام یطیعوه و قانونها از اختلاف است تا من آمدن بدین نظریاتی اخبار و روایات  
ماثور و بسیار قرائت نمود و آیات کثیره از قرآن خواند و آنچه ملایم در دل داشتند و اظهار خواستند  
گفتند و هر یک سوالاتی نمودند و حکمران استماع می نمود و با جمله ملامهدی با ادله عقلیه و نقلیه کتب  
مقدسه و مخصوصا آیات قرآنی و اخبار نبویه و امامیه اثبات ظهور اعلی و ابهی نمود  
که نموده جواب متعجب داد و مدت نماظره و محاجبه مدت چهار ساعت بطول انجامید پس از ختم نام کلام  
حکم قتل او را نیز نوشته مهر و مضا نمودند و متفرق شده بخانه مای خود رفتند و ملامهدی را فرستادند  
بحکم شاهزاده مجبوس بردند و در آن شب که نهم شوال بود آونس نام عکاس مخصوص شاهزاده حکمران  
حاجی میرزا محمد تقی افغان وکیل الدوله روس آمد و چنین اظهار داشت که شما میتوانید برق دولت  
روسی را بلند کنید تا هر یک از اینطایفه در زیر آن مجتمع شوند و وکیل الدوله میدانست که خطای  
مذکور از طرف خود شاهزاده و منی بر یک موضوع و مسائل خفیه است و میخواهند اینطایفه را الت

نظر

سال چهارم و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸

۱۸

و افزای بسیار سبب طغیان از دست شاهزاده گرفت و سر و گیر را فراتان گرفته کشیدند و آن مظلوم را شهیدان رساندند و آقا علی صغیر مذکور اهل قریه یوزداران و با کمال اشتغال در ایمان و سعی و جدیت در تبلیغ بود و در عین شهادت ۲۲ سال داشت و شاهزاده حکم کرد تا چند تن یهودی را حاضر کردند و فرمان داد بر سران بیای جسد انداخته در جلو بکشند و شش تن اسیر از عقب دستها پشته بستند و بیکت زنجیر ارتباط داده و سر زنجیر را بر غضب بست گرفته و فوج سر باز با طبل و شیپور از دو طرف در عین دیار احاطه کرده و حاجی نایب فرانسواش و مبارک خان سیاه پیشخدمت مخصوص با سواران در پیشاپیش دانود جمعیت مردوزن و اطفال ایلی بلده از عقب بیابان برده و نامیدان خان که بایستی آخرین منقل شهید واقع شود برسانند و شاهزاده خود محض تماشا داخل قلعه بالای قصر که مشرف بر همه اطراف باستان و چون اسری را بنوع مذکور بجلو قصر آوردند توقف کردند و آخوند ملا مهدی را که سر زنجیر بود زنجیر از گردن گشاده و پنج تن اسیر را بالای سرش و قوف دادند و در مقابل شاهزاده که در بالای قصر تماشا میکرد میر غضب و بر ایستاده با خنجر بیداد سر از بدن جدا کرد و نخل قاش بجاگ انگند و شش ۸۵ سال بود و هنوز اعضا حرکت داشت که در همان بیابان بسته بدست چند تن یهودی دیگر دادند تا نیز از جلو کشیدند و با پنج تن اسیر بنوع مذکور تا بحسینه شاهزاده مقابل در بخلیره ملا که نیز مقابل قصر حکومتی است رسانده بگمده شدند و در حالتیکه حضرت والا در بالای قصر تماشا میکرد و تمامت اعضا حاضر بودند و جمعیت تماشا میان بوج میزد و ادای کوس و کرنا را عین عظیم در دلها انگند آقا علی را که شوهر خواهر آقا علی صغیر و لا حسن اسیر و سر زنجیر بود و قوت ایمان و کمال استقامت و اخلاص و تقربناسی سال داشت گشودند و در قرب آب انبار در حالت ایستاده روی بیابان کرده عین خود را با دو انگشت گرفت و میر غضب بیک ضربت سرش برید و قاش نیز زمین افتاد



سال چهارم

واقعات سال ۱۳۰۸ هجری

۱۸

در میان میدان و پشت بامهای بازار و اکنه مرتفعه از کثرت جمعیت جامی خالی نداشت  
 آنروز بیدان خان که وسط شهر و پایتخت دارد غم بود وارد کردند و نظر بانیکه آمد و مظلوم  
 بقاییت جمیل و جوان بودند کشتن ایشانرا با خراجه خستند که شاید نترسند و تبری کنند  
 و چون ایشانرا امر تبری نمودند و جواب چنین گفتند ما از شما و عمل شما بیزاریم حال آنچه میخواهد  
 معمول دارید و آقا علی صغیر برادر ماهر بود و بیت و پنجال داشت و اظهار عطش کرده آب خواست  
 و چیزی مستکرمی برایش بردند و او را زد نمود و اصرار کرد که تخت ویرا بقتل آرند و آقا حسن التمس  
 نمود که مقتول گردد و برادر را کشته نیند و میر غضب بدو گفت تخت برادرت را خلاص میکنم  
 و نوبت تو نیز بهین نزدیکی میرسد پس زنجیر از گردن آقا علی صغیر گرفتند و در کن حوض  
 قرب تخت دارد غم سر بریده بیند خستند و او را تقریباً بیت و چهار سال بود و برادر گمش  
 آقا حسن را که بیت و دو سال داشت و در طرف دیگر کنار حوض ایستاده شهادت برادر  
 مهربانتر از گریست با این میدان و لب حوض رسانده زنجیر برداشتند و مبارکن سیاه  
 پیشخدمت مترب جلال الدوله نزد وی اظهار داشت که شاهزاده بجوانی و جمال رعنا می شما  
 رحم آورده مایل بکشته شدن نیست کلمه تبری بگو تا ترا عظام دارد در جلو افتاده با خود بخورد  
 حضرت والا برم و با کمال عزت درخت بخانه خود روی داد چنین جواب گفت زود مشغول  
 بکار خود شوید که رفقایم همه رفتند و نائب حسینعلی شیرازی بقوت کار در پشت کتفش  
 نوجت و مبارک خان خطاب بدو چنان چنین گفت عجب جگری دارد شکمش را پاره  
 تا مشاهده کنم پس از سیاب کار برد کشید شکم برید سر از بدن جدا کرد و دو تن از  
 اردال امالی بود محمد حسین کرمانی و مبین گدا الحقی از گوشت بدن بعضی شهدار ابر

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق

۱۸

شهیدان را از هر جای یافتند بحال فطاعت و فصاحت نامه با اردو حام انام بگوبان و سنگ  
زنان و پاکوبان بخارج شهر کشیدند و مردم چندان سنگ بر اجساد توختند که کاسه  
سر خورد شد و مغزها فرو ریخت و عضلات بدن را جدا کردند و با بچه در صحرای سلسبیل مرد  
بتل کوشک و کله سار در چاه خالی قنات محمود آباد ریختند و پس اجزای یزد هر مقدار  
از قطعات اجساد آنها را در مقام نشان و غیره یافتند در آنجا میداختند و تا مدتی سخته  
وزدند ناس در سر آنجا مرتب اعمال زودید شدند تا بالاخره تنی نه پارسیمان آن قطعه زمین  
بایرا خریدند و باغ و زراعت کرد که در چه اشرا می صحت نمود ولی از زمین محفوظ و مضبوط  
مانند دریم شد بابت مذکور جشن و عیوبی برای مردم یزد برپا شد چنانکه بیکدیگر تبریک  
و تهنیت گفتند و تمام دکاکین و بازار بسته کار و شغل تعطیل گشته امانی بیش و  
عشرت پرورختند و حسب امر حکومت که مسادی نداد بازار تارا در شب زینت و چراغان  
نمودند چنانکه از هنگام عصر تمام مردم سوق با بین بستن و نصب آئینه ها و بلوریات و قابلهای  
قیمتی و چراغانی مشغول شدند و جشن و چراغانی که در آن شب بموجب حکم شاهزاده گران  
دین زینت علماء و مجتهدین و بمقتضای میل و خودمانی مردم در تمامت بلد برپا شد و زمین  
بندی و عیش و عشرت و ساز و نواز و اجتماعات زنانه و مردانه یکدیگر برقرار گشت و چراغانی  
بیش زبان و ذکر تبریکات و تهنیات بر قلوب کموده اجباب زدند کمتر نظیر آن دیده شد  
امالی از ذکور و اناث و صفار و کبار خصوصاً ارباب عظام مانند ایام اعیاد بتمام رفتن  
حساب نمودند و در بازارها بکمال افتخار گشته بیکدیگر تبریک و تهنیت گفتند و باز مانند گاه  
شهیدان را دل بر بیان نمودند و برخی از اجباب مخفی شدند و بعضی که صاحب حجره و

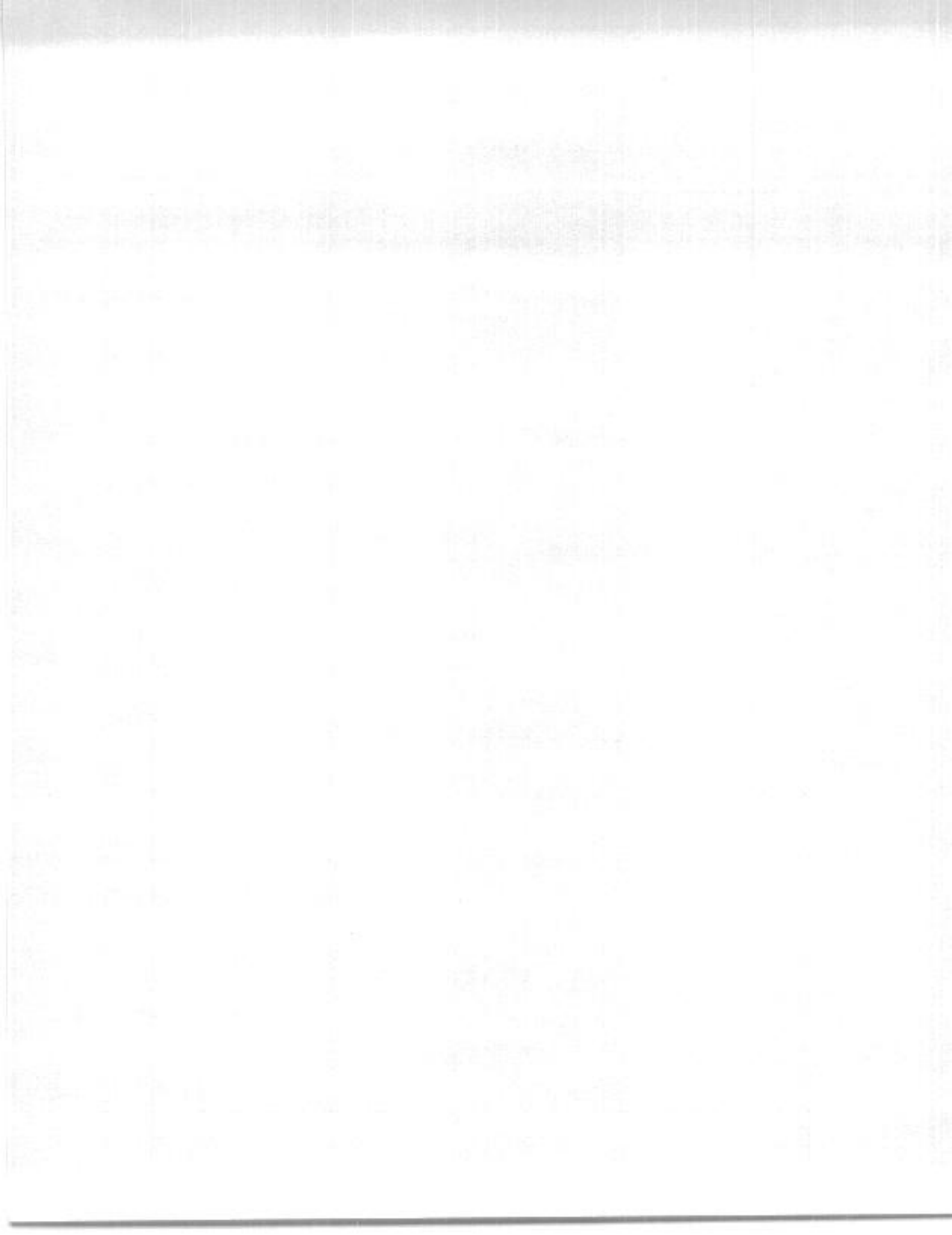


سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هجری

۲۱۸

از اجای تفت بمشاد شتافته واقعه را با حجاب اطلاع دادند و آنان حاجی را بمخاره کچه پی  
مختی کردند و چون فرزندشاهی و سواران و همزمانش علی الصباح بمشاد رسیدند و حاجی را اینها  
تفتیاتی که همراه بودند هر سوپی تفتی از حاجی فرستند و او را در مخاره پیدا کردند و بمشاد آوردند  
و فرزندشاهی بلا تامل و شناسم داده ستم و جفا نمود و پاپای انعام متقی را که سنش افزون از  
هفتاد سال بود در فلک گذاشتند و چوب و افزردند و نفوذ میخواستند و لاجرم اجای مشاد  
بمالعی نیراشباشی دادند و حاجی را از زیر چوب مستخلص کردند و مأمورین او را با غل و زنجیر سوار  
بر استر کرده بغرم شهر حرکت دادند و چون بیابان ناصریه واقعه در دو فرسنگی بلد رسیدند  
خبر حکمران رسانند و امر داد تا سربازان با طبل و شیپور و غلامان و سواران با عده  
از فراتان چوب بردست گرفته حاجی را احاطه کردند و بدین حال وارد شهر نموده سوی  
قلعه حکومتی بردند و ابنوه انالی از مرد دوزن و اطفال و کبار که در معابر مجتمع شدند با دست  
و لسان آنچه خواستند و توانستند نسبت باو گفتند و کردند بنوعیکه چون بمشاد حکمران رسید  
از کثرت شفقت و کوفتگی و پمیدی عثمانه و عباده و لباسش صلاحیت و مقدرت مقابله  
و گفت شنیدند داشت و شاهزاده دستور داد او را بجهت بردند و حاجی کس فرستاد  
یک دست لباس سفید و پاک از خانه برایش آوردند و در بر نمود و در محلی که برایش  
در قلعه معین کردند اندکی راحت و خواب نمود آنگاه شاهزاده ویرا خواست و سوال  
و جواب در خصوص دین و عقیده کردند شاهزاده پرسید بانی هستید گفت بهانی ستم  
و فرق بانی و بهانی را بیان کرد و گفتگویشان بطول انجامید و شاهزاده اظهار شفقت  
نمود و بعد از صرف شام که سه ساعت از شب گذشته است دستور داد که او را از دروازه



سال چهارم و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸

۱۸م

تقدیم میدارم تا بر نفع که مصلحت است صرف تشکده نمایند و مقداری از سینه سولیت وی در  
استقامت احوال در اعمال زرتشتیان سخن گفت و در خصوص صفای بیت و خلوص عقیدت خود و غیره  
چنین استدلال نمود که اگر با بنایان پاریس رحمت و عزت و نبویه را طالب بودیم اولی آنکه قبول  
اسلام نمایند تا برگردن دیگران سوار شویم و قبول امر ایس موجب چنین خطرات جهانی و ملی است  
و کسی پیرایون آن نگرود مگر آنکه چشم از امور فانیته پوشد و در روزی بعد منع خطیری از نفع و برای  
دستور و ستاد و لاجرم تعرضات دستور موقوف شد و فتنه مشغله خواب خوش گردید و  
واقعات مذکوره موجب بنه پارسیمان قریه حسین آباد گشت و انوشیروان بهرام و انوشیروان  
مهربان و جمشید بهرام وارد شیر بهرام بواسطه ملا بهرام قبول ایمان نمودند و سایر پارسیمان  
قریه را به بیت کردند چنانکه چندین گشت که قریه پیام این امر معروف گردید و دستوران  
بنای تعرض را گداشته اند و از جمله دستور نامه از قریه حسن آباد از دکان مسطومه در دم و بنا  
انوشیروان مهربان مذکور نگاشته بفرستاد و انوشیروان در جواب وی مسطومه حاوی اوله  
حیثیت این امر تنظیم کرده برایشان ارسال نمود نیز فتنه مذکوره بزرگ برمان سرایت کرد چه که  
برخی از فراریان اسباب بر فسیحان فتنه و انوشیروان شورش و بیجان مردم شد چندانکه آقا میرزا  
محمد صالح خان و آقا محمد طاهر از اجناسی آن بلده برای حفظ خود و سایرین بکوهستان گریختند  
و اشتر بزی دستگیر نشان از عقب شناسانند و اندوختی از گواهی کوچی دیدند و اعداد  
تعاقدشان بودند ولی بدست نیارند و با جمله شمراده جلال الدوله تعرض و تقاضای بر جنا  
و قتل و نهب داده و آنرا که واقع در برخی از جزایر اروپا ارض رسید و بواسطه قتل و سر  
و دم بواسطه داخله بشاد رسید و جمعی از حجاب نظران فتنه نزد شاه دارکان دولت تنظیم نمودند

۱۸



سال چهارم و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۱ هجری

۱۸

در جامع شیخ حسن سیرتاری بدون سبب و علت اخذ نمودند و با کما شنه و الا حاجی باب  
 با خفت تمام بحضور نواب و ابروردند و انواع سپاست را مجری داشتند و بعد بحسب فریاد  
 و از فرار مذکور آنچه ممکن بود از رخاوت اخذ کردند و مرخص نمودند و بعد در خان دیگر از قضا  
 بنی و فحشا مرفوع و آن اخذ نفوس مقدسه در کربت اخری بوده هفت نفس اخذ نمودند از  
 جناب ملا علی سیرتاری بوده و همچنین جناب ملا محمد علی بهاء الله و غنایه نواب  
 یکی گفته نوری کن تا خلاص شوی انقطع حقیقی فرمود چهل سال است که من منتظر این  
 بوم بودم و الهدیته امرزد قانر شد ام و نفس اخری در هنگام مرود در اسوان با غنایه  
 زناش او و بیجا عباد فرمود با قوم سید اشهد فرموده هل من ناصر نصرنی و من عرض  
 بکم هل من ناصر نصرنی باری ناد بقضا بشانه مشعل که فایم از ذکرش عاجز این در نفس مبارکه  
 و نفوس اخری با ستفامی تمام جان بد نمودند خوئیهای این نفوس سبب شد که حال  
 ایران بعضی ادکار را پیشوند و ساکن اند بلکه می پذیرند اهل ایران با نفس خاویجی من  
 نمیورند چه که تعویف با الله کل را بحسب بداندند ابد کلمه و جانر بشمزدید حال از غنا  
 اینقدر و اعظم ابواب معارف باز شد آن زو حشهای را بدادند ایران و اعظم اضمها از میان  
 برخاست و کل را بحضور و لغا بشاد فرمود و زان فرمود و ما اعشان در آواز معجزه ما نمود  
 و اسباب بد را بسیار بیان دفع کرد و فریب بر مفاش مفروداری معین فرمود حال  
 اکبری با جمیع احزاب عالم معاشر و سبب در الحقیقه صحتی نسبت بکل ظاهر شد که ظهور  
 نور عباد از محالات شمرده میشد ببارک الکریم ذوالفضل العظیم حال کل بصیر  
 شده اند تا ببینند و سمع شده اند تا بشنوند افکار و جنود از زبان برداشت

در فرود

و درین دموع اهل انجمن الاحدیه اشهد بکم و بنود استقامتکم بویں دیباج کتاب  
 الوفاء فی ناسوت الانشا و بنیز بکم فیما وود علیکم ناح قلب البها و صاح قلبه الانلی  
 و انقطع الفیض من حجاب الفضل و العطا آه آه با کوز الوفاء آه آه با مشارف الانواد  
 فی سما الذکر و الشنا بمصیبتکم منع مجرب البنا عن مواجه و السدوه عن اثارها و النسر  
 عن ضیایها ان المشریون سا و اودا و اذی الصحادی و البراری و فی الجمال و البواد  
 لیدوا نطعات اجسام و اجابکم و لیدوا منها عرف مجتبه الله موجدکم و محببکم و مصو  
 و محببکم و محببکم طوبی لکم و ان یحکم و یزودکم و یزودوا بکم اشهد انکم توتم الیام  
 الاعلی و الذرود العلیا و بلغتم مقاماً یقر بکم الله بنضه و یعرف انماکم و اصلکم و ذیابکم

فتنه و رسیزوار

در سبزواری چون بعد از ده بیابان شیراز اهل بلد جمعی دیگر نیز از معارف اجاب بلاد افریقا  
 حاجی محمد کاظم از صفهان و حاجی عبد الرسول از بزد و غیر جماد آنجا اقامت حسنه تجارت  
 مشغول شدند و بدین طریق گروهی از شبناخته گان این قافله بجمع یافته تبلیغ کردند و حاجی  
 میرزا ابراهیم شیرعبدال مجتهد متقدم شیر میر عبد با رعایت احتیاط از رقبا و اعدای مجا و ملا و شان  
 لذا آتش حسد و کینه برخی از علما حاضرین برادران شیرعبدال مذکور مشتعل گردید و با ایجاد فتنه  
 و فساد همی کوشیدند ولی قدرت شیرعبدال مانع بود تا آنکه ماه رمضان رسید و عرق حسرت  
 جا بقیه بنافس گشت و ملا با برر رئیس منابر نیامی تعرض دست و لعن نهادند و از اذل و سخره  
 تحریک بر فساد نمودند و میرزا ماشم تاجر صفهانی ساکن در تجارتسرای متعلق شیرعبدال که تاجر اجاب  
 بزد آنجا تجارت داشته محرک و معضد اصلی بود و بنصبحت و موعظه منصرف از اعمال خود

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هجری

۱۸ م

رساند و یکی شهادت دادند که حاجی عبدالرسول را مکرراً در حال صلوة و عبادات دیدند تا آنکه اجنبی  
 عشق آباد عرض حال داده بعنوان مطالبات خود تظلم بکمران نمودند و او تلگراف بشاه کرد و نیز تجار یزد  
 و غیره تلگرافات بظهران نمودند و دستور از ظهران بوالی خراسان که در این هنگام صاحب دیوان میرزا فتحعلی  
 خان شیرازی بود رسید و او بجا کم سردار که پسرش عقب بمؤمن الملک بود دستور داد و محبوبین را  
 استعطاق کرد و غالباً اقرار صریح با بیان کردند و مقرر شد که سابقی گرفته مستخلص نمایند و با  
 ده نفر که پنجن بزرگاری پنجن بزرگی بودند با اتفاق دوازده سوار روانه مشهد داشتند و اسامی  
 پنج تن بزرگاری چنین است ملا عبدالوهاب مذکور بیزرا هدایت که سیدی متمم بود و در استعطاق  
 اعتداف با بیان کرد و میرزا محمد و میرزا ابراهیم برادرش که یکی صباغ و دیگری نثار بودند و  
 و اسامی پنج تن بزرگی چنین است حاجی عبدالرسول آقا محمد صادق صیت ساز آقا محمد بن حاجی  
 محمد ابراهیم مبلغ آقا عباس برادر زن حاجی مبلغ و میرزا علی رضا و بعد از درود مشهد حاجی عبد  
 از رسول مبلغ با نصد تومان که مقرر شد داد و او را با ملا عبدالوهاب و آقا محمد و آقا عباس ناکردند  
 و شش تن دیگر که دارائی و توانائی نادیه و جوه رشوه و تقدیمی داشتند با چار قریب سه ماه  
 در محبس بسر بردند تا بواسطه شیوع وبا و فرار اعدا مستخلص در نگشتند .

فتنه در بهمان و شهادت آقا محمدرضا در یزد

در بهمان بانگوا شریف الدوله رئیس التجار جمعیت بود بمعارضت و تعرض بهائیان سزائلی  
 جاستند و چند تن خواخام که از اورشلیم بهمان آمدند با خود نزد غر الدوله حکمران برده بدین  
 کتابت نمودند که قبیلی از آحاد جمعیت با فریفته اقوال بهائیان شدند و شرعیت تورا را به  
 پشت سر انداختند و بر رسوم و قواعد با عمل نمیکند و درخواست ما این است که حکمران از فرما



و بیرون کردند و نیز دوبار دیگر حکومت بهمان بعضی از اجاب سراسلی را گرفتار نمود و بعضی بعنوان حرم  
 عقیدت از ایشان گرفت و نوبتی دیگر نیز موسویان برای آنکه بعضی از اجاب سراسلی در بوم سبت  
 بشغل و تجارت پرداختند بفرالدوله حکمران شایسته گردید و در دار الحکومه مجتمع شده غوغا پیا نمودند  
 و بالاخره حکومت و زمان بطرد موسویان داد و نیز در این سال حاجی محمدنخار از بهابیان معرفت  
 که در تبلیغ سعی و همت بذول پیداشت وفات نمود و سلیمان از دفن جسدش در قبرستان شان  
 مانعت کردند و بالاخره در صلی مدفون گردید و نیز در نزد آن محمد رضا از مخترعین اجاب بموجب  
 فتوی بعضی از علما برف کلوله برخی از شهرار شده بشهادت رسید.

### طبع کتاب قدس الواح معظمه در بمبئی

و چون طبع بیچک از الواح و آثار بدینچه تا پیشینه میدیدند و نسخ عیدیه که بظارتین المفسرین در  
 اتحاد اجاب منتشر گشت عده روز افزون اینطالع را کفایت نینمود و لذا حسب دستور اسی در عکا  
 کتاب استطاب قدس تضمیم معدودی از الواح متنوعه بشکل کتابی حجیم تهیه شد و دو مجلدی دیگر نیز  
 بهمان شکل و حجم مرکب از معظّم الواح فراهم آمد و مشکینقلم با حظه زیاباش کتابت کرد و درین  
 المفسرین مقابله و تصحیح نمود و میرزا محمد علی عضن کبر با پیرش میرزا اشعاع آه در شهر حمادی الود  
 ۱۳۰۷ برای طبع و نشر عازم بمبئی گشت و نسخ مذکوره را با خود برد و در مصر درود نمود پس از آنجا

حضرت آقای کبر الواح بشر فداه درین شهر خوانده تشریف آورد و بیک رساله مفضیح که الی الآن هفت جزوه نازل و نوشته شده  
 از جهت این اندک نازل اکثری از کلمات و آیات و سوره سبت بر مقام دراد مذکور و مسطور و تحقیقه رساله باین تکمیل الی  
 الآن نازل گردیده بعداً تمام آیه سواد و اربال میشود. (خط جواد قرظی مورخه ۹ شعبان ۱۳۰۸)  
 کتاب آندس مطبوعه که مشهور بلاگشته بخط فانی است و در آخر باسم حسین الدی سخن نه بخرطوم سوره راقی کبر الواح  
 بشر فداه و بخط فرموده و این کتاب مبارک بجنور من لا یغرب من علمه شیئ که نوشته و امضا فرمودند و طراشیخ باید از روی

سال چهارم و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق

۱۸ م

### فتنه در اردکان

در اردکان استناد محمد حداد از سر زمین اجابت گشت و حج مؤمنین حیدر ادرهستان دفن کردند و بعد از سه نذر گذاشته بعضی از علما با اتفاق اشراج حیدر را از قبر برین آورده با لفظ آتش زدند و کفن نیم سوخته را در ب دکان مظلوم بیاختند و باز ماندگانش حیدر نیم سوخته را در باغ مکی خودش دفن نمودند و علما اشراج را تحریک و تشویق کردند تا شورش نموده جمعی از معارف اجاب را دستگیر ساختند و ضرب و جفای بسیار داد آورده بخانه علی کشیدند و مورد بازخواست و ستم دادند و بان خرد حاکم مبالغی نفوذ از مظلومان گرفته مستخلص ساخت ولی از شدت تعرض و تقاضا امالی استغفار در وطن برایشان معذور بلکه خیر مقدم گشت و چیزی که نتوانستند بسپارند اخیری فراری و متواری شدند و برخی بر جای مانده از شدت بیانات و شغلات وارده اینجهان فانی را برود

### فتنه در آذربایجان و خراسان

در آذربایجان و خراسان فتنه واقع در بعد شش فرسنگی تبریز اختیار تعرض اجبار خواستند و حاجی چشم نامک قریه چند تن از مظلومان چوب تحقیر و تفضیح نمودند

در بزرگی از جهت توالی عبور مردم در سلفین و اسخواب و اشتغال جمع مؤمنین امالی بتوسط و تعرض برخاستند و آقا میرزا احمدی رشتی که بغرم تبلیغ ورود نمود بعفت تهاجم مردم ناچار شد در شب بعد از ورود بید زنگ مر حبت کرد و اشراج بر جبارت بیفرزدند و در کوی و برزن باسم باب السیاب و درقه اغراض در دهانیه سب و لعن و شتم و تائزرا گفتند و پشت در خانه های اجاب اجتماع کرده دشنام همی دادند تجدیکه مظلومان مزوج از منازل خود نتوانستند دور اسما از آب انبار با کوزه آب بخانه برزند و میرزا محمد علی و محمد شریف اعداد چار کرده بسختی زدند

عالم فردوسی ناسفته	چون جشن کشته در نصبت	زرقه از بیابان سدیگر	جانب طهران بزمه اسیر
شاه اباشاهان پیرانی نمود	مرحمت فرمود در دارانی نمود	ز نسبت کشت به طهران ساجند	گشت زار با غرض حسن نظر
طهره از بهر قتل عم خوش	در سیگره بنواوسنه پیش	قصه بن عم او با پاک او	لیک شاپه رازدان پاک او
نقص قدرت بی همه گفت سوز	زان میان چون کبریا پیش بود	چند نذری داد در طغش	بعد از آن نامه با چندین
سوی ارض خاندستادان مکتوب	نیومی در امر جانشین بود	چون ز ناکو امر از رب عطا	که با غرض خازمه اهل دلا
شاه اسی نیز با فرشی	سوی ارض خا باشد با فری	در بدشتان روز خدیبر	گشت مدد سس آن جاز
مدتی تدوین با هم زمان	میهمان شده در آن خرم مکان	هر دمی طرز بدعی در روز	ز انجبال ابرع عالم فرود
یک خبر قدوس غیر طهره	کس دقت آن شنون	الغرض هر مکان در هر	بهر اهل آینه ناصر بود
چون قصد سن جلیل با حق	در طبری مرشد بس صحبت	مدتی با مال کرد امداد	در ادایم آنچه باید داد
چون رفت از مال داد کاکوش	رفت تا نصرت کند با جانوش	ده سوار جهان شایرش	تا زنده بر آن سپاه ای حیا
یا کند بر جنو امان فتح باب	یا که خا بار چه امان	چون شیت بر لغا شاه	دست شیت کار زارو
شاه اسی با نام هم زمان	شد گرفتار از قصاص کمان	انچنان بر زند سوی امش	بس حفا از چندین باره ش
گاه اسی شده است که در خا	تا بتایید است سلطان قضا	شاه و هم زمان در میدان طلال	سوی طهران شد روانه حلال
هر دیش بهم بلانی تازه بود	هر دیش آفات بی اندازه بود	بولون سراج شاه اسما همت	در میان حد موج عاصت
لیک دست قدرش محفوظ داد	با حفظ سمر می محفوظ داد	تا با یک جوهر شمر در زید	کرد در تارک علی شمسید
شاه اسی همی بدو طلب	تا قصارت از تقدیر بر	شد تا ناک راجی از شاه دلا	که شود عازم سوی کربلا
شاه اسی بادو تن از چاکران	شد سوی کربلا می خود روان	شد شرف بر تقاد اسلام	و عدد فرمودش شهنشاهام
که تور دار انجبال خود کنم	قبله قرب وصال خود کنم	کا طین کر بلاد هم نجف	از قدم شاه جهان بهر
چند اسی شاه اسی راجه جان	بود در بند او و طر فرشت	تا ناک سوی قهر نداشت	صدر نوری حاجت داشت
دشت ما شاه صاحب نهان	تا قصدش آمد سوی شاه جهان	سوی ری خواند آن ملک نور	یا کند روشن شب و بخور

ش



واقعات سال ۱۴۰۹ هجری قمری سال چهل و نهم

شاه ابراهیم شد نمان از بهرمان	بی جایش شد ایشان بجای	غصن عظیم از آن حجر شبر	قد لطیفی گشت خم مانند بر
هیچکس نفی از جلال شد	تا ندی پرسید جیبی حال شد	تا دو سال آن شکر بری هرند	ساکن اندر کوه مبارک گو
گاد گلابش بر سیمانی گذار	کم کمک تا بید نور آن مدار	نور باران گشت کر وستان	نام شه سچید در هر مرز و بوم
تا سوی دار استلام آمد خبر	که سلیمانیه شد وارد بر	غصن عظیم صحرانفاک و لا	شیخ سلطان محمود از کرک
بخت او در شرق اجلال کرد	روی سلطان سایش ارسال کرد	رفت و بعد از چند که سلطان جان	آفتاب آساز زور اشته عیان
جمله قرآن در آمد در کلام	ر بنایه عموالی دار اسلام	چون بزور اشد جابلیان	روح جنید از بسیار و ازین
هر که دیدی خلعت شد یک نظر	گر ز باد خاک بودی گشت	گر هزاران قرن بودم در ام	شرح نماید قصه دار اسلام
باید کرد سخن مختصر	در نیم بز خون شد از دم بصر	چون در ماهی نامد تا سحر	شطر دم از شاه جهان شرف
چاره سلطان باغ و قز	با جلال کبریا فی در سفر	تا بفکند ناره شد در سحر	فلک زار شوق جهانی سحر
تا که زبان بر کوشش داد	بر عتای خود کوشش داد	چاره همه شاه قوم قدر	کرسی سلطانی شکر کبر
بعد از آن آمد میکشند	مشرق شمس جهان در این	ترش حس چون تپه است	پرده زور ارشاد چه است
حق و جلال از هم متنازل کرد	باید بگریمان باز کرد	و چ سال از ارض سران تبار	بر جهان باید ترو حجاب
بعد از آن شد غم محبوبانام	جزم تا صبح اتفاقا تا به شام	و عدوی انبیا و مرسلین	مژده مای اصفیای اصلین
جمله رهش بود آورد	صدان چون شمس گشت رفت	لاجرم از ارض تریب مجید	زد علم بر ساحل بحر سعید
از کلبه سولی بفکند ناره	گلا و بابت گشت و کوه سیاه	ساحل از میر با سکندری	شد مبارک زان جهان بری
تا که غصن عظیمش باستان	کردشان از سر و قامت بستان	کوچه و بازارشان اگر دیر	در جوانان بال بود ز چرخ
خواست از حق بپوشان کند	خالی از خلق مگردان کند	سال غرور از قاضای قدر	از جمادی العید در ثانی عشر
دارد از دروازه بحری شهر	شد بکار ز چشمش بحر و بر	در میان قشله آن علی المقام	شد مقرر عرش محبوبانام
چون یک سال باده ماه و نیم	از قفا در خند آمد عظیم	خصص بطرحان نثار شاه	محقق دلخواهی آل تبه شد
زان پس فرمان سلطان تاب	از برای عاشقان شد فتح باب	چون دو سال و هم دو باج	قد شد عرشش عالم فرد

# واقعات سال ۱۳۰۹ هجری قمری سال چہارم و نهم

۱۸

ہفت روزہ شب فقیر و ہم غمی	بہرہ مند از خون سلطنتی	فوج فوج از شہر کاؤر تہی	کایا بخت تبت الہی
ہر فقیر شد بسوی غصن شاہ	جان بخت غلبش داد راہ	بس نصیب گشت انشا عدا	بی طبع از جائزہ و ہجر و جزا
ہم ز خیل مسکین بر شام	ہم نصار اعظم الامام	وصف داد وصف ہی گشتہ	در زمانہ ما ہنقہ اند
کہ گوید سلم باند ہی	ان شاہ از خرد و اوصاف	ہم سچی گفہ با لفظ صبح	پنچہ سخن گفہ خیر ہر صبح
ان نصیب با تقابل امور	شد رقم از امر غصن شاہ نور	نسخہ اش را غصن از لطف خود	سوی ہر شہر یاد افروزد
تا اجناسی بنا دہفت شوند	عز امر ہر را عار شوند	کہ بشہر سخن با یک قلم	بی مسین بی سپاہ و چشم
امر از فرمود و نگویند بند	کہ نام فرقی با چون خند	با وجود آنکہ نمود شہنا	ظاہر آید این چنین شرح
از لسان ترک در رمی و عز	نفت اظہر شدہ در وقت	کہ بود از ہر کی حجت تمام	بر گردہ شہدہ والا تمام
یوم ناسع شد کتاب حمد پار	بختا ایہی جانان ایگار	جدید غصن از قضا و عہد	ایہ جنین نامہ از زبٹ محمد
کہ بسوی غصن اعظم بگردند	حمد و جمل رضاشین بر	سائیم از شاہ ایسی صبح شام	کہ حمد اہل سبار با تمام
رکنا عہد خود عادل کند	فضل خود اہر کل شامل کند	ہر موافق ہزاران پر	ہر ساقی را بجا از شہر د
از لافش بر شد سوی وقت	نامہ با جان دل بالانفا	از رہی کہ غصن مقوم تدبر	ہر با عہد صلاح ناگزیر
ناصر ارشدہ ای شوم	بر شایش روز شگوبی شوم	ہمت تا این شود صبح شام	کہ حمد روی زمین با تمام
بندہ خاص جمال تہہ کنیم	دست بردمان غصن تہہ کنیم	تا زمین ہمہ یک کس ہمہ	از بہا یا ہم حسن جانہ
شاہ ایس حق غصن اعظم	ہم بحق جملہ خاصا کرام	کین دعا استجاب اور خود	ایقدی نام نورن لہر خود
این برای سراج مستقیم	ہر دست با در سار العاصم	صد ہزارانہ اسبابی ہی	تا کہ زور و شب بجز ذرا ہی
شغل سازی زمین خندہ	جملہ اشیا و اور قہ دیا	تا نہ نامیت کر زمین بین	گشت تاج فخر این عہد کین
اندرا غار حبیب در رسید	روح تو بر جسم جہانم رسید	سوی غصن تہہ روان شد سہا	تا مگر امرم نماید در جواب
چونکہ غصن اعظم شاہ بنا	ہست شغل از نفس اشہا	ز نسب نامہ جارت سوزن	لا جرم آید متوق با بجا
تا کہ در این جمعہ کر زبٹ درود	یوم سبعین از یوم ہر	غصن اعظم نیز ملک ہدی	جملہ من نے الہا اور ادا

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق سال چهل و نهم

۱۸

الذی طلعت من جمالك الایچی علیک باعظم الکبریا، و سلطان البقا و ملک من نبت  
الارض و السماء اشهد ان بک ظهرت سلطنة الله و اقتداره و عظمة الله و کبريائه  
و بک اشرف شمس العدم في سماء الفضا، و طلعت جمال الغیب عن انوار النبوة و اشهد  
ان بحجرتک من فمک ظهر حکم الکاف و النون و بزور سر الله المکنون و بدت  
المکنات و بعث الطهورات و اشهد ان بجمالك ظهر جمال المعبود و  
برجعت الاح و وجه المنصور و بکلمة من عندک فصلت بين المکنات و صعد  
المخاضون الى الذروة العلیا، و المشکون الى الدرکات السفلی و اشهد بان من بک  
فقد عرف الله و من فاز ببقاؤک فقد فاز ببقاؤ الله فطوبى لمن آمن بک و بابابک و  
وضع بطانک و شرف باغانک و بلغ بروضاک و طاف بحولک و حضر بلغا غمک  
فویل لمن ظلمک و انکوک و کفر باپانک و جاهد بسلطانک و جاد ببنفک و  
اسکر لردی وجهک و جادل ببرهانک و فر من جکومک و اقتدارک و کان  
من المشکین فی الروح القدس من اصبع الؤمر بکسویا فبا آهی و حجبی فادرس الی من  
بین و حنک و غنا بک فحاک فدر الطافک لجدین عن بقی عن الدنیا  
الی شطر رب و لغانک انک انت الصدر علی الناس، و انک کنت علی کل شیء محیطا  
سلک باجمال الله ناء الله و ذکره و بها الله و نوره اشهد بان ما و ان عین  
الابصار مظلوما شبتک کنت فی ابانک فی غمات البلاد مرة کنت تحت السلا  
و الاغلال و مرة کنت تحت سبوت الاعداء و مع کل ذلک امرت الناس بالمر  
من لدن علیهم حکیم و روح لضرک الغدا و نفس لبلایک الغدا اسئل الله بک